



نام مجله : پژوهشهای قرآنی شماره ۲۵ - ۲۶
ویژه زن در قرآن (بهار و تابستان ۱۳۸۰)



گفت و گو با آیت الله دکتر محمد صادقی مؤلف تفسیر (الفرقان)

* نخستین پرسش این است که منظور از قَوَّامِیَّت در آیه « الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ... » ، (نساء ، ۴ / ۳۴) چیست ؟ و در جوامع کنونی که شرایط اجتماعی زن و مرد نسبت به گذشته تغییر کرده است ، چگونه می توان پیام آیه و فرایندهای آن را در جامعه و روابط مرد و زن در خانواده جاری ساخت ؟

استاد دکتر صادقی : « الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ... » .
(قَوَّام (مبالغه (قائم) است و (قائم علی الشیء) پاسدار آن چیز است . بنا بر این معنای لغوی - معرفتی - قرآنی « الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ » این است که مردان پاسداران زنانند . زیرا هم نیروی جسمانی مردان بیشتر است و هم توان مالی آنان فزون تر ، از این رو قرآن برای بیان این معنی فرموده است : « بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » و نفرموده است : « بِمَا فَضَّلَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ » ، فضیلت مرد بر زن اصلاً اینجا مطرح نیست . از آیات دیگر استفاده می کنیم که همان طور که مردان نسبت به زنان وظایفی دارند ، زنان نیز نسبت به مردان وظایفی دارند . در سوره بقره می فرماید : « ... وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ... » ، (بقره ، ۲ / ۲۲۸) بلی پس از آن می فرماید : « وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ » ، ولی منظور از درجه در این آیه ، فضیلت و شرافت نیست ، بلکه منظور این است که مردان در این تعهد و پاسداری ، اولویت و وظیفه بیشتری دارند . و این فقط در بعد مادی است و نظر به بنیة جسمانی و بنیة مالی دارد .

« بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » بیان کننده برتری و رجحانی متقابل و دوبعدی است ، توانهای برتری در مردان هست که در زنان نیست و نیز توانهای ویژه ای در زنان هست که در مردان کم تر هست . نظیر این معنی را در آیه « وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... » ، (توبه ، ۷۱ / ۹) می توان جست وجو کرد ، زیرا هر کس - زن یا مرد - که عقل ، علم ، معرفت ، عقیده ، مال و حال بیشتری دارد بر آن کسی که کم تر دارد ولایت دارد . ولایت به معنای کمک کردن است . چون

ولایت فاعلی داریم و ولایت مفعولی . ولایت فاعلی ، والی است . ولایت مفعولی ، مولی علیه است . ولایت فاعلی برای مسلمانی است که از نظر نیروی عقلی ، علمی ، مالی و قدرت بدنی توانمندتر است و ولایت مفعولی از آن کسی است که توان کمتری در این زمینه‌ها دارد و قاصر یا مقصر است .

بنا بر این ، این ولایت دو طرفه است . « وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... » . نمی‌گویند که مطلق مردان مؤمن بر مطلق زنان مؤمن ولایت دارند ، بلکه این معنی را می‌رساند که مرد مؤمن بر مرد مؤمن ، زن مؤمن بر زن مؤمن ، مرد مؤمن بر زن مؤمن ، زن مؤمن بر مرد مؤمن ولایت دارند . این فضیلت به معنای شرافت عندالله نیست بلکه به معنای توانمندی و رجحان در مرحله کارکرد و عمل است ، هر کس قدرت بیشتری دارد ، وظیفه پاسداری بیشتری نسبت به دیگری خواهد داشت ؛ آن دیگری چه زن باشد یا مرد باشد ، همسر و فرزند خودش باشد یا دیگری !

اکنون این سؤال مطرح است که آیا مردان که قوامون علی النساء هستند ، زنان (قوامات) نیستند ؟ در پاسخ باید گفت قائم بودن و قوام بودن حاصل و نتیجه و لازمه توانمندی و قدرت است ؛ هرکس قدرتش بیشتر است پاسداری‌اش از دیگری بیشتر است . و از آنجا که معمولاً نیروی بدنی و مالی مردان زیاده‌تر از زنان است پاسداری آنان از زنان قوی‌تر است . زنان نیز به مقتضای آیه « ... فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ ... » پاسداری دارند نسبت به خودشان و هم نسبت به مردان ، منتها هر که بامش بیش برفش بیشتر ؛ پاسداری مردان نسبت به زنان قوی‌تر و بیشتر است ، به دلیل آنکه قدرت بیشتر دارند و به زنان باید نفقه بدهند .

بنا بر این مردان به دلیل برتری در امور مالی و قدرت بدنی قوام هستند و زنان بر خودشان و بر آبرو و زندگی مردان قائم هستند ، ولی مردان قوام هستند ، یعنی قیامشان و پاسداری‌شان بیشتر است .

❖ آیا گستره (قوامیت) مردان برای زنان محدود به خانواده است یا شامل کل جامعه می‌شود ؟

استاد دکتر صادقی : اولی نزدیک‌تر به حق است ؛ برای اینکه کل مردان در قبال همه زنان وظیفه پاسداری ندارند . چه اینکه « بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ » گواهی می‌دهد که مردان به کل زنان نفقه نمی‌دهند ؛ پس نسبت به کل هم مسؤولیت ویژه ندارند و نسبت به کل (قوام) نیستند . نتیجه اینکه واژه « الرَّجَالُ » ناظر به شوهران است و « النِّسَاءِ » همسران‌شان . بلی این خود بحثی است که آیا کل مردان نسبت به کل زنان

پاسداری دارند یا ندارند . این نفی و اثباتش مربوط است به بحثی دیگر و دلیلی دیگر . ولی این آیه مربوط به شوهران است ، به دلیل آنکه می‌فرماید : « وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ » .

آنچه گفته شد در فضیلت مادی است و گر نه در فضیلت معنوی معیار « ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ ... » (هجرات ، ۴۹ / ۱۳) است . هر که تقوای علمی اخلاقی و معرفتی بیشتری دارد ، او اکرم است ، زن باشد یا مرد ، سیاه یا سفید . بلی فضیلت‌های دنیوی مانند قدرت عقلی ، علمی ، مالی و بدنی بیشتر ، بار را سنگین‌تر می‌کند و سنگین‌تر بودن بار ، دلیل بر فضیلت معنوی نیست .

❖ آیا می‌توان آیه را دلیل بر برتری اندیشه و عقل نیز دانست .

استاد دکتر صادقی : آیه دو معیار را ذکر می‌کند : « بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » و « وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ » چون یک معیار مادی است بنا بر این فضیلت هم فضیلت مادی است ، ذکر خاص بعد از عام است . پس عام نیز مربوط به جهات مادی است و همین جهات مادی موجب قوامیت شده است .

❖ اینکه طلاق به اختیار مرد وانهاده شده است ، آیا یک امتیاز برای مردان نخواهد بود ؟

استاد دکتر صادقی : از آیه سوره بقره می‌شود این معنی را استفاده کرد « ... وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ ... » . این درجه فقط طلاق است که طلاق‌دهنده مرد است ، که این طلاق گاهی واجب است و گاهی حرام است و گاهی رجحان دارد ؛ در صورتی که استمرار زوجیت و همسری یک زن و مرد باعث پیدایش عسر(ضرر) در یکی از نوامیس خمسه ؛ ناموس اقتصادی ، ناموس عقلی ، عرضی ، جانی و مالی ... شود طلاق واجب است . هر چند خود زن و مرد به استمرار زوجیت راضی باشند . خداوند می‌فرماید : « ... إِنَّ ظَنًّا أَنْ يَقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ... » ، (بقره ، ۲ / ۲۳۰) چون نکاح امر شرعی است ؛ این امر شرعی باید در زمینه و در شرایط شرعی انجام شود و استمرار یابد . بنا بر این استمرار زناشویی باید بر اساس شرع باشد . هر جا که زن و مرد نمی‌خواهند یا نمی‌توانند قیود شرعی را رعایت کنند جدا شدن واجب است . و این کار به دست حاکم شرع است که علی‌رغم خواست آن دو طلاق می‌دهد .

اما این سؤال پیش می‌آید که چرا اصولاً قرآن طلاق را به دست مرد سپرده است ؟ در پاسخ باید گفت که در موارد یاد شده ، دلایلی وجود دارد :

۱. زن زودتر از مرد تحت تأثیر شرایط قرار می‌گیرد و سریع‌تر تصمیم به طلاق می‌گیرد .

۲. مرد پرداخت‌کننده مهریه است و چون مهریه و نفقه را می‌پردازد ، در تصمیم‌گیری برای طلاق تأمل بیشتری خواهد داشت .

زن به جهت آنکه گیرنده مهریه و نفقه است و تأثیرپذیرتر است به آستانه طلاق نزدیک‌تر است . ولی مرد در هر سه بعد از آستانه طلاق دورتر است . از این جهت : (الطلاق بید من أخذ بالساق) و لکن نه به عنوان استبداد . مرد نیز بی‌جهت نمی‌تواند طلاق بدهد ، چون اصولاً عقد نکاح ، عقد لازم است . در عقد لازم ، هم ایجاباً و هم سلباً طرفینی است . همان طور که در عقد لازم ، زن و مرد هر دو باید موافق باشند در انفصال و به هم خوردن آن نیز هر دو باید موافق باشند .

❖ اگر مردی بدون رضایت زن ، او را طلاق داد ، آیا طلاق واقع می‌شود یا خیر ؟

استاد دکتر صادقی : طبق ادله طلاق واقع می‌شود ، اما این عمل حرام است . این طلاق حرام است ؛ زیرا تخلف از لزوم عقد است ، متنها تخلف از لزوم عقد در اموال موجب بطلان است ، اما در طلاق — طبق ادله — موجب بطلان نیست ، بنا بر این بیناین است ؛ اگر مرد بدون الزام شرعی و بدون حرج و عسر طلاق بدهد این طلاق حرام است ، ولی باطل نیست .

❖ اگر مرد به دلیلی قادر به انفاق نباشد و یا در جامعه‌ای زن و مرد ناگزیر باشند کار کنند تا بتوانند هزینه‌های زندگی مشترک را تأمین نمایند ، در این صورت آیا باز هم مرد (قوام) خواهد بود ؟

استاد دکتر صادقی : قوامیت در بعد مالی سقوط می‌کند ، ولی در ابعاد دیگر باقی است . در بُعد قدرت بدنی ، در بعد قدرت نگهداری و نگهداری از خانواده همچنان مسئولیت متوجه مرد است ، هر چند در بعد مالی ممکن است زن قوام بشود . بدین جهت تعبیر قرآن « بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ » است و « بما فضلهم الله علیهن » نیست .

وانگهی در سوره بقره فرموده است : « ... وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ... » . روایتی ذیل این آیه داریم که قابل قبول نیست . در آن روایت آمده است که زنی به پیغمبر اکرم (ص) عرض کرد که زن تا چه اندازه بر گردن مرد حق دارد ؟ حضرت فرمود که : زن یک صدم مرد حق ندارد ! این قابل قبول نیست ، زیرا مخالف نص قرآن است « وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ » ؛ یعنی حقوق زن بر مرد مانند حقوق مرد بر زن است « وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ » که درجه طلاق است ؛ آن هم طلاق با شرایط . بنا براین در زمینه های مختلف این قوامیت مختلف است ؛ گاه کم می شود ، گاه کم تر می شود ، گاه زیاد می شود ، اما با در نظر گرفتن نوع موارد و وضع اکثریت ، به طور طبیعی مردان در این امور از قوامیت بیشتری برخوردارند . ولی این رجحان احیاناً از بین می رود ، نظیرش در باب تعدد ازواج که در آیه دیگر می خوانیم : « ... فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً ... » ، (نساء ، ۴ / ۳) یاد می آید ، برای آیت الله کاشانی (ره) چند سؤال از ایالت میشیگان آمریکا آمده بود ؛ از جمله سؤالی که ایشان پاسخ آن را به من واگذار کردند ، سؤال این بود که اگر در جامعه ای تعداد زنان و مردان برابر بودند ، آیا باز هم تعدد زوجات مجاز است و می شود چهار زن گرفت ؟ من جواب دادم قرآن فرموده : « ... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً ... » این لا تعدلوا که قید است متعلق آن ذکر نشده . مطلق است ؛ یعنی هرگونه بی عدالتی که پیش آید تعدد زوجات ممنوع است ؛ بی عدالتی در حق مردان یا در حق زنان ؛ ظلم به افراد یا به اجتماع ، که ظلم به اجتماع مهم تر نیز هست ، بلکه ما از اطلاق « فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ... » می فهمیم که اگر نسبت به یک زن هم نتوانیم در این زمینه به عدالت رفتار کنیم « مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ » هست که یا کنیز است یا عزوبت ، آنچه که به دست دارید و می توانید به عدالت رفتار کنید و اگر کنیز هم نتواند بگیرد و نباشد باید عزوبت را انتخاب کنید . اگر روی آیات قرآن آن گونه که دلالت دارد تأمل کنیم در هیچ موردی دچار مشکل نخواهیم شد .

❖ آیا می توان ادعا کرد که احکام قرآن در زمینه زنان ، ناظر به نیازها و شرایط زمان نزول بوده است . و در سایر زمانها ، متناسب با شرایط و مقتضیات باید قوانین دیگری را پذیرفت ؟

استاد دکتر صادقی : معنای این سؤال این است که قرآن از نظر احکام خلود ندارد ، وما طبق ادله قرآنی - ادله درونی و برونی قرآنی و اسلامی - برای کل احکام عقلی و فرعی و اصلی قرآن معتقد به خلود و ابدیت هستیم . بنا براین اگر کسی بگوید قرآن ناظر به نیازهای زمان نزول بوده است ، می گوییم آیا بعد از

زمان نزول قرآن حاکم است یا نه ؟ اگر حاکم نیست بر خلاف ابدیت و خلود قرآن است ، و بر خلاف این باور است که قرآن آخرین حکم الهی است ، و اگر خلود دارد خلود به این معنی است که درست است قرآن در آن زمان ، زمینه ها و ظرفیتهای موجود را در نظر گرفته است ، ولی این منافاتی ندارد که زمینه و شرایط سایر زمانها را تا روز قیامت نیز در نظر گرفته باشد .

بلی برخی از احکام ، خاص آن زمان بوده است ؛ مانند احکام عبد و کنیز ، چنانکه بعضی از احکام قرآن هم مربوط به آینده است . بنا بر این در قرآن مثلی از احکام وجود دارد ؛ یک ضلع ، احکام خاص آن زمان ، چون موضوع آن فقط در آن زمان بوده است ؛ بخش دوم مربوط به آینده که در آن زمان اصلاً نبوده و نمونه هایی از آن را خواهم گفت ، و بخش سوم ، احکام شرعی تکلیفی که مربوط به همه زمانها می باشد ؛ مثلاً از « **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** » استفاده می کنیم که همه پیمانهای طرفینی که بر مبنای ایمان بسته شده باشد - به استناد آیه « **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** » - از نظر قرآن مورد امضاست .

اکنون سؤال می کنیم آیا بیمه در آن زمان بوده یا نه ، از « **... أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** ... » ، (مائده ، ۵ / ۱) می توان استفاده کرد ؛ الف و لام (العقود) برای استغراق است و کلمه جمع است ؛ همه پیمانها در طول زمان و عرض زمین ، از زمان نزول این آیه تا قیامت ، امضا شده هستند ، این گونه نیست که همه احکام قرآن ویژه زمان نزول باشند ، بلکه احکام محوری قرآن ، خالد هستند . خلود و جاودانگی و ابدیت و جهان شمول بودن قرآن در طول زمان و مکان است ، به این معنی که همه احکام تکلیفی ربّانی که مربوط به همه مکلفان است در قرآن بیان شده است .

*** آیه « ... وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ ... » ، (نساء ، ۴ / ۳۴) که زدن زن را تجویز کرده است برای برخی سؤال برانگیز است که آیا حکم به زدن زن در این آیه با کرامت زن سازگار است ؟**

استاد دکتر صادقی : باید گفت مع الأسف روی آیات درست دقت نشده است . اگر روی آیات درست دقت شود این شبهات رخ نمی دهد . برای توضیح باید نخست چند نکته را روشن ساخت :

یک . قرآن درباره نشوز دو آیه دارد . یکی « **وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا ...** » ، (نساء ، ۴ / ۱۲۸) و دیگر « **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ** » که نشوز هم از طرف زن است و هم از طرف مرد .

دو . در امر به معروف و نهی از منکر ، زن انسان نزدیک تر است تا زن همسایه یا دیگران « ... قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا ... » ، (تحریم ، ۶۶ / ۶) اول خودتان ، بعد طایفه نزدیک ، بعد دیگران .

سه . واژه تخافون در آیه « وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ » معمولاً غلط معنی شده است ؛ به این گونه که برخی گمان کرده اند که اگر مرد ترسید که زن نشوز و نافرمانی پیدا کند می تواند به مضمون آیه عمل کند ، در حالی که معنای آیه ترس از نشوز نیست ، بلکه نشوزی است که بیم دهنده و خطرناک باشد ؛ به تعبیر دیگر نشوز بر دو گونه است ؛ نشوز گذرا و مقطعی که پیامدهای خطرناک ناموسی و اخلاقی و اجتماعی ندارد . این گونه نشوز قابل تحمل است و مورد و مصداق آیه نیست ، بلکه باید آن را تحمل کرد ، و به موعظه و نهی از منکر اکتفا کرد . نوع دوم نشوز ، تخلف زن در زندگی زناشویی است که از نظر عقیدتی ، اخلاقی ، جنسی ، ناموسی ، مالی و اجتماعی مخیف و ویرانگر باشد که اگر زندگی ادامه یابد ویرانی به وجود آید . چنین نشوزی باید نهی از منکر شود ، اینجا جای امر به معروف است نه سکوت .

در اینجا باید مراتب امر به معروف و نهی از منکر نیز رعایت شود . « وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... » ، (توبه ، ۹ / ۷۱) نزدیک ترین حق ، حق زن و شوهر است . پس باید زن را امر به معروف کرد . اولین مرحله امر به معروف موعظه کردن است که در سه مرحله باید انجام شود ؛ اگر موعظه و نصیحت و تعلیم داده شد و زن از روی عناد توجه نکرد معلوم می شود که او تصمیم ویرانگری گرفته است ؛ در اینجا می فرماید : « وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ » یعنی در خوابگاهی که می خوابید به او پشت کنید تا شخصیت او را خرد کنید ، این همان نهی از منکر است که با موعظه آغاز می شود . « ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... » ، (نحل ، ۱۶ / ۱۲۵) ، « وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ... » ، (آل عمران ، ۳ / ۱۰۴) که در نهی از ابتدا باید دعوت به خیر کرد ، سپس اگر موعظه اثر نکرد چهره در هم کشید و اعراض کرد ؛ این اعراض در اینجا چنین بیان شده : « وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ » ، بدون آزاررسانی یا سخن گفتن با هم در بستر بخوابید ، ولی پشت به او ، این کار شخصیت او را خرد می کند تا از نشوز مخیف ویرانگر دست بردارد . اگر این روش نیز اثر نکرد « وَاضْرِبُوهُنَّ » . مگر در باب امر به معروف و نهی از منکر ، تنبیه بدنی در کار نیست ، اگر کسی اصرار دارد کسی را بکشد باید او را ادب

کرد و حتی با زدن هم شده او را بازداشت . در اینجا هم اگر اصرار دارد که منکری انجام دهد و موعظه و بی‌محلی اثر نکرد و فرض این است که چنین منکری ویرانگر زندگی است آیا نباید از آن جلوگیری کرد .

قرآن در چنین مرحله‌ای می‌گوید : « **وَاضْرِبُوهُنَّ** » ، اما در روایت گفته شده (**ضرباً غیرمبرح**) یعنی زدن که زخمی و کبود نکند . هر یک از مرحله اول یا دوم یا سوم اگر اثر کرد به همان مرحله اکتفا شود ؛ اگر مرحله سوم نهی از منکر اثر کرد « **... فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً ...** » ، (**نساء ، ۴ / ۳۴**) پس از آن مخاطب آیه عوض می‌شود ؛ تا اینجا مخاطب آیه مردان بودند ؛ که باید چنین کنند سپس چنان کنند ، در زندگی بدون آنکه کسی مطلع شود به طور خصوصی موعظه کنند و ... اما اکنون اگر این نشوز و تخلف به اندازه‌ای ناهنجار و ویرانگر بود که هیچ یک از این مراحل سه‌گانه درونی (درون خانواده‌ای) اثر نکرد ، روی خطاب عوض می‌شود و به مؤمنان دیگر خطاب می‌کند : « **وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا ...** » ، (**نساء ، ۴ / ۳۵**) تا آنجا که امکان دارد نباید بگذارید از یکدیگر جدا شوند ، ولی اگر می‌ترسید ، « **فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا** » و سپس مرحله بعدی طلاق است ، یا انطلاق ، که اگر زن زناکار باشد و دست از زنا بردارد و این مراحل نیز اثر نکند بدون طلاق منفصل می‌شود ؛ زیرا « **الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** » . (**نور ، ۲۴ / ۳**) این آیه « **وَاضْرِبُوهُنَّ** » را بعضی اشتباه معنی می‌کنند ، در سفری که به آلمان برای معالجه رفته بودم ، برخی از زنان از شخصی که نماینده یکی از مراجع در آلمان بود درباره آیه « **وَاضْرِبُوهُنَّ** » پرسیده بودند ؛ ایشان گفته بود : یعنی ؛ آنها را از خانه بیرون کنید و به سفر بروید ، که من گفتم : اینجا ضرب به معنای سفر نیست و قیاس با « **وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ ...** » ، (**نساء ، ۴ / ۱۰۱**) نمی‌شود .

اما اینکه زدن زن تحقیر او باشد باید توجه داشت که تحقیری که در پشت کردن است چه بسا از تحقیری که در زدن است کم‌تر نباشد . وانگهی در باب امر به معروف و نهی از منکر باید این مراحل طی شود ؛ چه در محدوده زندگی زناشویی و چه در بیرون . اگر مردی یا زنی را که نشوز او مخیف است رها کنند و به حال خود بگذارند ، همه اجتماع که نقطه آغاز آن خانواده است ناهنجار می‌شود . در نقطه آغاز باید ناهنجاری را از زندگی زناشویی برطرف کرد ، با همین مراحل سه‌گانه .

❖ آیا نشوز از سوی مرد نیز ممکن است تحقق یابد ؟

استاد دکتر صادقی : بلی در آیه دیگری فرموده است : « وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَغْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ ... » ، (نساء ، ۴ / ۱۲۸) اگر زن در زندگی خانوادگی از سوی مرد نشوز یا اعراض یا تخلف در هر یک از نوامیس پنج گانه دید ، در اینجا « ... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا ... » عبارت قبلی عوض شده و خطاب دیگر متوجه زن نیست ، زیرا او قدرت آنچنانی ندارد که با مرد مقابله کند . اینکه فرموده « لَا جُنَاحَ » معنای آن این نیست که گناه ندارد ، بلکه واجب است میان آن دو صلح دهند ، مانند « لَا جُنَاحَ » در آیه « إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا ... » ، (بقره ، ۲ / ۱۵۸) که در آنجا هم طواف میان صفا و مروه واجب است ، و اینکه گناه ندارد ، به جهت آن است که چون بتها را روی این دو بلندی گذاشته بودند مسلمانان گمان می کردند سعی صفا و مروه گناه دارد ، پس آیه گناه خیالی را نفی می کند . در اینجا نیز در جهت صلح بین زن و شوهر باید تلاش شود ، دو حکم با هم کمک و جدیت کنند که صلح دهند اگر اثر نکرد ، نوبت به طلاق می رسد و گاه طلاق واجب نیز می شود .

*** آیا همین مراحل امر به معروف برای ادب کردن مردی که (نشوز) دارد ، از سوی زن لازم است اجرا شود ؟**

استاد دکتر صادقی : این سه مرحله یا از عهده زن خارج است یا در توان اوست ؛ اگر می تواند باید انجام بدهد ؛ راه اصلاح موعظه است ؛ اول زن ، مرد را موعظه کند ، بعد مثلاً بگوییم در رختخواب به عنوان اعتراض رو از مرد برگرداند . در مرحله بعد - اگر می تواند - یک سیلی هم به مرد بزند و اگر نتوانست کمک بگیرد ؛ چه اینکه انسان در انجام هر کار خیر وقتی به تنهایی نتواند آن را عملی سازد ، باید کمک بگیرد . بنا بر این زن و مرد در تخلف و نشوز یکسان هستند ، اما همان گونه که گفته شد معمولاً زن توان کلی برای این کار ندارد ، بنا بر این آیه درباره مرد تصریح دارد و درباره زن اجمال دارد ، که البته اجمال نیست ، جمال است ، زیرا با وضع زن مطابقت دارد

*** برخی گفته اند در بیان احکام از سوی قرآن سیاست گام به گام اتخاذ شده است و قرآن در بیان احکامی که حقوق زن را به او باز می گرداند روند رو به رشد و سیر تحولی داشته است ، و پیروی از قرآن نیز به این است که این روند همواره حفظ شود و این سیاست ادامه پیدا کند . به نظر حضرت عالی خط مشی قرآن در این زمینه چگونه است .**

استاد دکتر صادقی : احکام قرآن چند گونه است ؛ در برخی از احکام ، سیاست گام به گام طی شده و در برخی احکام ، سیاست یک گام از اوّل تا به آخر به صورت یکسان هست . معنای سیاست گام به گام نیز این نیست که وحیانی و غیروحیانی در هم آمیخته شود ، بلکه فقط تا زمانی که پیامبر حیات داشت . پس از پیامبر نمی‌شود گامهایی فراتر و بر مبنای غیر وحی برداشته شود ، که این دلیل بر نقصان اسلام است . بلی در برخی احکام ، سیاست گام به گام وحیانی در عرض ۲۳ سالی که پیامبر بود وجود دارد ؛ نمونه‌های آن بسیار است ، از جمله حرمت شراب که درباره آن پنج آیه در قرآن وجود دارد ، و ۴۸ آیه در قرآن درباره حرمت اثم است ، اثم هر چیزی است که عاقبت وخیم دارد . شراب مستی‌آور است و مستی وخیم‌ترین عاقبت را به دنبال دارد . از آغاز اسلام و بلکه از آغاز همه ادیان ، مستی و نوشیدن شراب حرام بوده است ، در آیات مکی و در آیات مدنی حرمت شراب مطرح است ؛ منتها در آیات مدنی به صورت سیاست گام به گام این حرمت بالاتر رفته ، ولی در آیات مکی در حدّ پایین‌تری است . مثلاً در سوره نحل آیه ۶۷ فرموده « **وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا ...** » ، (نحل ، ۱۶ / ۶۷) در این آیه فقط گفته است شما از خرما و انگور سکر می‌گیرید که مسکر است و نیز رزق حسن می‌گیرید . با بیان این جمله فقط همین اندازه می‌فهماند که سکر (مسکر) رزق حسن نیست ، اما اینکه چه اندازه (سیء) است ؛ اشاره نشده .

در آیه دیگری از سوره نساء می‌فرماید : « **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى ...** » ، که گام دوم است . (نساء ، ۴۳ / ۴) که حرکت مستی را بیشتر کرده تا آنجا که جلو بزرگ‌ترین واجبات (نماز) را می‌گیرد . این چنین حرامی ، حرمت آن بسیار در حدّ بالاست . پلّه سوم در سوره بقره است : « **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ ...** » ، (بقره ، ۲ / ۲۱۹) قبل از این « **إِثْمٌ** » بود ؛ اکنون « **إِثْمٌ كَبِيرٌ** » شد . و سرانجام آیه بعدی در سوره مائده است : « **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ...** » ، (مائده ، ۵ / ۹۰ - ۹۱) همه این آیات در جهت بیان حرمت شراب مشترک‌اند و اختلاف در جهات افزونی است . ولی حرمت در همه تاریخ اسلام از آغاز تا آخر وحی ثابت است .

همچنین در ازدواج با زنان مشرک و زنان اهل کتاب نیز چنین سیاستی دیده می‌شود که همه اینها برای رعایت حال جامعه بوده است ، یا در مسئله بردگی که اسلام با سیاست گام به گام آن را برداشت . کمال

و خلود وحی خدا و ابدیت و حیانت قرآن در این است که بگوییم اگر سیاست گام به گام در بعضی احکام وجود داشته فقط در زمان وحی بوده است و پس از آن احکام عوض نمی‌شود ، موضوعات عوض می‌شوند . مثلاً شرط و مشارطه (شرط‌بندی) مالی در همه جا حرام است ، مگر در چهارچیز ؛ تیراندازی ، شنا ، دویدن و ... و در جهت تشویق نسبت به آن هم فرمود : « وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ ... » ، (انفال ، ۶۰ / ۸) مصداق و ابزار ندارد این کارها در گذشته تیر و کمان بود ولی امروزه نمونه‌های نوپیدا دارد . بنا بر این سیاست گام به گام را نه به طور کلی نفی می‌کنیم و نه به طور کلی اثبات می‌کنیم ، بلکه سیاست گام به گام در چهارچوب وحی .

❖ آیا پیامبر در بیان احکام الهی ، صرفاً یک پیام‌آور است یا در آن احکام ، متناسب با مقتضیات و فهم و نیاز و زبان مخاطبان تغییرهایی ایجاد می‌کند ؟

استاد دکتر صادقی : آیات متعددی داریم که حکم فقط در اختیار خداست و به پیامبر هم محول نشده است . پیامبر حاکم نشده ، بلکه پیام‌آور حکم است « وَ أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا . » ، (کهف ، ۲۷ / ۱۸) هم « ملتحّد » ربّانی غیر از « الله » نیست ، هم « ملتحّد » احکامی غیر از « قرآن » نیست . حتّی پیغمبر با عقل خودش که فوق کلّ عقول است منهای وحی نمی‌تواند حکم کند ؛ حکم فقط از آن خداست ؛ پیغمبر فقط نامه‌رسان است ؛ اگر نامه‌رسانی یک کلمه در نامه تغییر دهد ، امانتدار به حساب نمی‌آید . سنّت پیغمبر هم سنّت و حیانی است . سنّت ، وحی عقلانی و وحی ربّانی است . همان طور که قرآن وحی ربّ است سنّت هم وحی دوم است . منتها فرق بین این دو این است که قرآن ، هم در لفظ هم در معنی وحی است ، ولی سنّت در معنی وحی است و در لفظ ، وحی نیست . به هر حال قرآن اصل ، و سنّت فرع است . و روایت هیچ گاه ناسخ قرآن نیست . اگر صدها هزار روایت داشته باشیم که یک آیه از قرآن را نسخ کند ، قابل قبول نیست .

❖ آیا در خصوص احکام و قوانینی که قرآن درباره زنان وضع کرده است ، سیاست گام به گام رعایت شده یا نه و اگر هست دلیل آن چیست ؟

استاد دکتر صادقی : باید گفت سیاست بیان تدریجی در بیان احکام مربوط به زنان رعایت شده است . اولاً ما سوره‌ای به نام رجال نداریم ، ولی سوره النساء داریم ، زیرا به زنان ظلم زیادی شده است ، اسلام از

مکّه تا مدینه در همه احکام مربوط به زنان برای آنان احترام قایل شده و در حقوق ، برابری بین مرد و زن قایل شده است ، و احترامی که قرآن به زنان داشته در هیچ ملّت و هیچ تاریخی از سوی هیچ آیین مترقی دیده نمی‌شود . امروزه می‌خواهند زنان را بر مردان مقدّم بدانند ، و در عصر عرب جاهلی زنان را مانند حیوان می‌دانستند . قرآن ، زن را نه حیوان می‌داند و نه مقدّم بر مردان . در شرف و فضیلت ، زن و مرد مشمول این آیه هستند : « ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ... » ، (حجرات ، ۴۹ / ۱۳) و در بعد توان جسمی احکامی متناسب با وضعیت زن مقرر شده است .

بنا بر این سیاست گام به گام و حیانی قرآن تا آخرین مرحله مدنی این است که حقّ زنان را آن چنانکه حقّ و شایسته و عدالت است به آنها بدهد . در قرآن هیچ اشاره‌ای نداریم که زن ، چون زن است مورد اهانت قرار گیرد و ضعیف شمرده شود ، یا مرد ، چون مرد است محترم و قوی دانسته شود ، بلکه به عکس ؛ فرموده : « وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... » ، (توبه ، ۹ / ۷۱) و بسیاری از آیه‌ها کلّیت دارد مانند « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » که شامل مرد و زن است . و اینکه از لفظ مذکر استفاده شده به خاطر آن است که لفظ مذکر بر مذکر تنها و بر مجموع مذکر و مؤنث و بر خدا - که نه مذکر و نه مؤنث است - و بر ملائکه اطلاق می‌شود ، ولی لغت مؤنث نه برای خدا و نه برای ملائکه و نه برای مرد و نه برای هر دو استعمال نمی‌شود .

❖ برخی به دلیل همین واژگان مذکر و نیز به دلیل تفاوتی که در احکام زنان و مردان در قرآن دیده‌اند نتیجه گرفته‌اند که روح آموزه‌ها و احکام قرآن ، مردانه است و جانب مردان را ترجیح داده است ، آیا این برداشت درست است ؟

استاد دکتر صادقی : ما با بررسی آیاتی که مخصوص مردان است و آیاتی که مخصوص زنان است و آیات مشترک ، در می‌یابیم که روح کلی حاکم بر قرآن این است که احترام زن در بُعد زن بودن و در بُعد انسان بودن مانند احترام مرد است ، بدون هیچ گونه فرقی . مثلاً صدیقه طاهره (سلام الله علیها) از ابراهیم (علیه‌السلام) مقدّم است با اینکه بیش از ۱۸ سال نداشت ، به دلیل آیه تطهیر و اذهاب رجس که طهارت در بعد ایجابی اهل بیت محمدی را که چهارده نفر هستند و از جمله زهرا (سلام الله علیها) را شامل می‌شود . همان گونه که پیامبر اسلام (ص) از ابراهیم (ع) معصوم‌تر است زهرا (س) هم معصوم‌تر و بالاتر است . زن بودن موجب منقصت نیست . در قرآن نام آسیه « ... إِمْرَأَةً فِرْعَوْنَ ... » ، (تحریم ، ۶۶ / ۱۱)

جلوتر از نام مریم آمده است ، زیرا می‌خواهد برساند که مادر پیغمبر بودن چندان مطرح نیست ، بلکه معیار ، عظمت شخصیت است .

* حکمت نابرابری زن و مرد در ارث از نظر قرآن چیست؟

استاد دکتر صادقی : آقایان می‌گویند ارث زن ، نصف مرد است و فقط از ساختمان ، این برخلاف نصّ قرآن است . بلکه بعضی از موارد ارث زن کم‌تر از مرد است ، بعضی موارد برابر است و بعضی موارد کم‌تر . دختر از پسر ارثش کم‌تر است در صورتی که دختر و پسر ابوینی باشند . اگر ابی باشند یا امّی ، برابرند ، طبق نصّ آیات ارث . اگر خواهر و برادر پدری باشند یا مادری باشند ارثشان برابر است . و لکن اگر ابوینی باشند ارث دختر نصف پسر است .

و همچنین مادر و پدر که از فرزند ارث می‌برند ؛ در یک صورت مساوی می‌برند : « ... وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ ... » ، (نساء ، ۴ / ۱۱) پدر و مادر هر دو یک ششم می‌برند « إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ » مادر دو برابر می‌برد . پس زن بعضی وقتها دو برابر ، بعضی وقتها یکسان می‌برد و بعضی وقتها کم‌تر . زن از شوهر نصف می‌برد (یک هشتم یا یک چهارم) و شوهر از زن تمام می‌برد (یک چهارم یا یک دوم) این نصف بردن موضوع صحبت است که فتوی می‌دهند که این نصف را هم که می‌برد اگر یک همسر است نصف ، و اگر دو همسر دارد کم‌تر است و سه تا کم‌تر است ، و این نصف را فقط از ساختمان می‌برد . از سوی دیگر قبلاً در آغاز اسلام ساختمان کم بود ، همه زمینها زراعتی بوده ، بنا بر این زن هیچ نمی‌برد .

جواب این است که اولاً ما ترک مرد همه را شامل می‌شود . زن از کلّ ما ترک مرد چه زمین ، چه منقول ، چه غیرمنقول ارث می‌برد . در این زمینه شش رأی داریم که دو سه رأی آن موافق با قرآن است و دو سه رأی آن مخالف با قرآن است .

بنا بر این رأی صحیح قرآن این است که زن نصف مرد ارث می‌برد . حال سؤال این است که آیا زن ضعیف‌تر است از نظر مالی یا مرد ؟ طبعاً زن ضعیف‌تر است ، پس چرا مرد دو برابر می‌برد و زن یک برابر؟ پاسخ این است که از نقطه نظر تأمین نفقه ، مرد نوعاً نفقه‌دهنده است ؛ مهریه را مرد می‌دهد ، پس مرد کلاً دهنده است ؛ پیرمرد باشد یا پدر باشد یا شوهر باشد یا پسر باشد دهنده است . زن ، همسر باشد

یا دختر باشد یا مادر باشد گیرنده است . آیا حقّ دهنده بیشتر است یا حقّ گیرنده . و آن نصف را هم که زن می گیرد نوعاً احتیاج ندارد ، ولی مرد نوعاً دهنده است آن دو برابر را که می گیرد نوعاً احتیاج دارد .

اکنون سؤال دومی مطرح است و آن این است که اگر موردی پیدا شد استثنائاً که زن خیلی محتاج بود و مرد نیازمند نبود ، یا زن خیلی محتاج بود ولی فرزندان محتاج نبودند چه باید کرد ؟ پاسخ این است که این ثلثی که خداوند مقرر کرده برای جبران آن کمبودهایی است که نسبت به وارث وجود دارد ، اگر انسان زنی دارد که این زن هیچ از خود ندارد ؛ اگر مرد بمیرد از این خانه باید برود ، مرد کلّ ثلثش را به این زن می دهد ، علاوه بر آن یک چهارم . اصل قاعدهٔ عمومی دو برابر بودن مرد است نسبت به زن ، و در موارد خاصّ کمبودها با وصیت جبران می شود . بنا بر این اسلام هرگز برای زن نقصان ایجاد نکرده بلکه رجحان ایجاد کرده است . اگر همهٔ خصوصیات را در نظر بگیریم می بینیم هیچ نقطه نظر تاریکی نسبت به زن نداشته است .

*** در برخی از موارد ، به دلایلی زن تأمین کنندهٔ هزینه زندگی خانواده است . در این گونه موارد چه تمهیدی اندیشیده شده است ؟**

استاد دکتر صادقی : ارث ، دو بعد دارد ؛ یکی بعد اصلی و یک بعد حاشیه ای و تبصره ای ؛ در بعد اصلی ، قانون کلی همان دوبرابر بودن مرد نسبت به زن است ، و در بعد حاشیه ای متفاوت است . در هر جا که نیاز زن بیشتر باشد از ثلث تأمین خواهد شد و کارکرد و نقش ثلث همین تبصره بودن است . کمبودهایی که احیاناً برای بعضی از ورثه ایجاد می شود با وصیت جبران می شود . که البته وصیت در جایی است که ماترک ، گنجایش وصیت را داشته باشد . لذا فرموده است : « كَتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ أَنْ تَرَكَ خَيْرَ الْوَصِيَّةِ ... » ، (بقره ، ۱۸۰/۲) و نفرمود (ان ترک مالاً) اما در کلیت تاریخ اسلام و تاریخ بشر نوعاً مردها دهنده هستند چون بنیهٔ مالی آنها بیشتر است و شرکت شان در اجتماعات محدود نیست ، اما زنان به لحاظ عفاف و بارداری و خانه داری و دیگر شوون زنانگی شان ، بیشتر در خانه باید باشند و مردان بیشتر در بیرون خانه ؛ حال اگر گروهی از این اصل تخلف کنند مانند اروپائیان ، مطلب دیگری است ؛ ما بر مبنای ضوابط اسلامی بحث می کنیم . بنا بر ضوابط عالیهٔ اسلام مرد نوعاً دهنده است ، و اگر مرد فقیر باشد و زن دهنده ، این استثنا خواهد بود .

✱ در بسیاری از مکتبها و آیینها نسبت به زن ظالمانه عمل شده و نگاه شده است ، آیا نگاه اسلام و قرآن به زن در سنجش با دیگر مکتبها چگونه ارزیابی می شود ؟

استاد دکتر صادقی : با زن سه گونه برخورد شده است :

۱. برخورد های افراطی ؛ ۲. برخوردهای تفریطی ؛ ۳. برخورد منهای .

اسلام برخورد منهای افراط و تفریط دارد ؛ زن را نه بالاتر از مرد قرار می دهد و نه پایین تر . بلی روایات جعلی نقل شده و فتاوایی بر مبنای آنها داده شده است . مثلاً می گویند زن هرگز حق ندارد از خانه بیرون برود ، مگر با اجازه شوهر . به چه دلیل ؟ بلی حق ندارد بیرون برود ؛ بیرون رفتنی که منافعی با نوامیس زن باشد ؛ اما کارهایی مانند نماز خواندن ، مجلس رفتن و ... یا واجب است ؛ یا حرام است و یا جایز . اگر واجب است مرد جلو واجب را نمی تواند بگیرد ، اگر جلسه معارف اسلامی است و هیچ گونه انحرافی در آن نیست ، باید برود . چنانکه اگر جلسه ای است که رفتن به آن گمراه کننده است و از بعضی جهات حرام است ، رفتن به آن جلسه یا مجلس ، هم برای مرد حرام است و هم برای زن ، و هر یک باید دیگری را از آن منع کند .

من کتابی نوشته ام با نام (غوص فی البحار) که ۱۸۰ کتاب از منابع شیعی و سنی را در آن نقد کرده ام . گاه در یک باب دهها حدیث وارد شده و همه نادرست . مثلاً در باب مشارب (آشامیدنیها) به عنوان نمونه ، در وسائل الشیعه یک باب دارد که شامل ۵۰ حدیث است ؛ در همه این احادیث راوی می گوید از امام سؤال کردیم اگر کسی به کسی که می داند شراب می سازد ، انگور بفروشد ، درست است یا نه ؟ امام پاسخ می دهد : بلی ؛ درست است . و حدیث موثق و صحیح است . در آخر سر یک حدیث ضعیف مرسل دارد که می فرماید : (لا ، لقوله تعالى : « ... وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ... » ، (مائده ، ۲ / ۵)) . اکنون کدام را باید بپذیریم ، یا مثلاً در بحار الانوار در باب (ردّ شمس) بیست حدیث دارد که کلاً نادرست است . می گوید برای علی (ع) ردّ شمس شد ، و علت آورده شده که چون او در زمین شوره زار بود و نماز خواندن در آنجا پسندیده نبود و علی (ع) در وقت عصر آنجا بود ، نماز عصر را نخوانده بود ! مگر در زمین شوره زار نماز خواندن حرام است ؟ این خلاف منطق است . وانگهی اگر علی (ع) نماز نخوانده مقصر بود یا قاصر؟ ما حتی صلوٰة الغرقی داریم ، پس نماز در هیچ شرایطی نباید قضا شود . اگر بر اساس

این احادیث ، علی (ع) عمدتاً نماز نخوانده باشد شایسته تکریم است ؟ آیا مگر خورشید می تواند برگردد ، آیا اگر به فرض محال خورشید برگشت مگر زمان نیز بر می گردد ؟ در آن صورت علی(ع) هم باید نماز ادا بخواند و هم قضا . علاوه بر اینکه با برگشتن خورشید ، سه نماز دیگر در طلوع و غروب و میانه آن واجب است . که ما در آن کتاب ده اشکال براین موضوع کرده ایم . به سلیمان (ع) هم نسبت می دهند که فرمود : « رُدُّوْهَا عَلَیَّ ... » ، (ص ، ۳۸ / ۳۳) که این ضمیر « ها » به اسبان بر می گردد نه به خورشید . و برای احادیثی که جعل می شود سند هم می سازند و گاهی سندهای صحیح و محکم .

* آیا معیار در پذیرش و بررسی این گونه سندها چیست؟

استاد دکتر صادقی : راه آن عرضه بر کتاب الله است . نیاز به رجال هم بسیار کم پیدا می شود؛ زیرا یک حدیث ، یا موافق با قرآن است یا مخالف با قرآن ؛ اگر موافق باشد می پذیریم ؛ از هر که می خواهد باشد ، و اگر مخالف است از سلمان هم نمی پذیریم . اگر نه مخالف است و نه موافق ، باید گفت « وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ... » ، (اسراء ، ۱۷ / ۳۶)

* در برخی از متون یا مکتبها از زن با تعبیر (جنس دوم) یاد می شود ، آیا می توان گفت از نگاه قرآن نیز زن به دلیل ضعف در برخی از جوانب و یا تأخر در آفرینش جنس دوم به حساب می آید ؟

استاد دکتر صادقی : در قرآن کریم نسبت به حوا فرموده است « ... وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا ... » ، (نساء ، ۱ / ۴) ولی این دلیل بر افضلیت مرد نیست . پیامبر اکرم از ماده اولیه آفریده شد ، ولی آن ماده اولیه برتر از پیامبر نیست . در آیه ۷ سوره می فرماید : « ... وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ... » ، (هود ، ۱۱ / ۷) که این (ماء) ماده اولیه آفرینش است و همه ارواح از آن خلق شده اند . اکنون آیا ماده مهم تر است یا ارواح ؟ همچنین پیامبر ما آخرین پیامبر است ولی بالاتر از همه پیامبران پیش از خود است . پس اولیت و آخریت زمانی مطرح نیست ، و اینکه زن از مرد آفریده شده دلیل بر افضل بودن مرد نیست .

* دلیل آنکه همه نعمتهای بهشتی که از قرآن یاد شده برای مردان است چیست ؟

استاد دکتر صادقی : این گونه نیست ؛ در قرآن می فرماید : « ... وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ ... » ، (بقره ، ۲ / ۲۵) که سخن درباره همه اهل بهشت است و ضمیر « هُم » هم به زنان و هم به مردان بر می گردد . چنانکه

گفته شد ، ضمیرهای مذکر سه گونه استعمال دارد ؛ مذکر و مؤنث با هم ، نه مذکر و نه مؤنث مانند (هو) درباره خداوند ، و مذکر تنها درباره مرد .

همچنین در قرآن نیازهای زنان ذکر شده و در سوره نساء به ویژه بیشتر درباره زنان سخن گفته است . ولی خطاب ، گاهی به خصوص زن است و گاهی به خصوص مرد و زمانی به هر دو . وقتی تکلیف مشترک باشد خطاب به هر دو است ، گاه خطاب به خصوص مرد است ، مانند : « ... إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ ... » ، (طلاق ، ۶۵ / ۱) گاهی به مرد سفارش زن را می کند ؛ اگر مخاطب مرد است نسبت به خود او و زن است ، پس در احترام خطابی قرآن و خطاب قرآن ، تفوقی نیست و مخاطب بودن مطرح نیست .

✱ چرا قرآن در همه جا با مرد سخن می گوید و هرگز زن را مورد خطاب قرار نداده است ، جز در یک مورد که همسران پیامبر (نساءالنّبی) مخاطب هستند .

استاد دکتر صادقی : مخاطب بودن مهم نیست ، شیطان هم در قرآن مخاطب است ، اینکه خطاب به مردان بیشتر کرده از باب اهمّیت بیشتر مردان نیست ، بلکه چون نیروی آنان بیشتر است و این نیروی بیشتر قوامیت می آورد خطاب را متوجّه او کرده ، و به مناسبت موقعیت و اهمّیت و حکم و وظیفه ای که دارد خطاب بر دوش اوست . ولی در تکلیف و بیان همه یکسان هستند « ... وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ... » و آنچه به صورت غیابی آمده برای هر دو می باشد .

✱ چرا همسران بهشتی به تعداد فراوان ، تنها برای مرد است و زن از این نعمت محروم شده است .

استاد دکتر صادقی : زیرا اولاً اصولاً اشتیهای مرد نسبت به زن بیشتر است ، و ثانیاً « ... وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ ... » ، (بقره ، ۲ / ۲۵) هم مرد و هم زن را شامل می شود . مگر اینکه این گونه سؤال شود : چرا مرد می تواند در بهشت ازواج مطهّره داشته باشد ، ولی زن یک زوج دارد . این سؤال ، چند جواب دارد ؛ **یک ؛** در هیچ جا از قرآن نصّی نداریم که زن ، نمی تواند پس از شوهری شوهر دیگر داشته باشد ، **وانگهی ؛** این زنان که قاصرات الطّرف هستند مخصوص مردانند . ولی از نظر دنیوی مرد نسبت به تعدّد ازواج رغبت زیاد دارد نه زن . زن هر چه باشد اگر نیازی مادّی و نیازهای دیگرش تأمین شود و مرد او صد در صد مطابق میل او باشد هرگز تمنّای ازدواج با مرد دیگری را ندارد ، ولی مرد این گونه نیست . بنا بر این اگر زنی بخواهد در بهشت چند شوهر همسان داشته باشد می تواند ، ولی نمی خواهد . مثل اینکه در انجیل

برنابا آمده که در بهشت حسد نیست . آنجا همه واقعیتهای روشن است . مثال می‌زند : اگر بچه دوساله‌ای چشمش به لباس مرد بزرگسالی افتاد آیا حسد می‌برد ؟ هرگز ! زیرا می‌داند آن لباس برای او مناسب نیست ، بنا بر این اگر واقعیت و حکمت و مصلحت صددرصد جلوه کند دیگر حسدی نیست . بنا بر این در بهشت جای حسد نیست و کسی که در مقام پایین قرار دارد نسبت به کسی که مقام بالاتر دارد ، حسد نمی‌ورزد ، و آن که بالاتر است تکبر نمی‌کند ، « ... وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُیهِ الْأَنْفُسُ ... » ، (زخرف ، ۴۳ / ۷۱) تکلیفها بدون تکلف است .

✱ آیا می‌توان گفت در بهشت اصولاً لذت جسمانی در کار نیست و همه لذتها روحانی است .

استاد دکتر صادقی : در آنجا لذت بالاتر است و جنت جسمانی و روحانی هست . « ... وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٌ . » ، (الرَّحْمَن ، ۵۵ / ۵۴) روایتی هست که در آن می‌پرسد آیا در بهشت لذت جسمانی هم هست ؛ امام می‌فرماید : چرا نباشد ؟ اگر دو نفر در کاری شریک هستند چگونه یکی را محروم کنند ؛ روح و عقل و بدن ، همه شریک هستند و هر کدام جزا دارند ، جزای روحانی ، جزای بدنی و جزای عقلانی .

✱ با تشکر فراوان از اینکه در این گفت و گو شرکت فرمودید و به پرسشهای ما پاسخ گفتید .

پایان مقاله
